



راه تجربه

زهره سلیمی، بانوی کارآفرین محله اروند، با هنر نگین کاری، راه خودش را در میان سختی‌ها باز کرد

هر نگین، ذره‌ای از امید

● بی‌دقتی، مساوی

با ضرر

اما همیشه هم چیز خوب پیش نمی‌رود. این کار، دقت و تمرکز زیادی می‌خواهد؛ کوچک‌ترین بی‌دقتی می‌تواند زحمتی چندروزه را از بین ببرد. نگین‌ها را باید با چسب مخصوص روی پارچه بچسبانی و بعد با اتو بخار پرس کنی. وقتی این مرحله انجام شد، دیگر راه بازگشتی نیست؛ اگر طرح اشتباه چسبانده شود، هیچ چیز قابل اصلاح نیست.

زهره تعریف می‌کند: یک بار که اعصابم از جایی خرد بود، بدون دقت کار کردم. اندازگیری‌ها اشتباه شد و نگین‌ها را در جای نادرست چسباندم. نتیجه‌اش شد ۵ میلیون تومان ضرر. مجبور شدم خسارتش را خودم پرداخت کنم. این کار دقت فوق‌العاده زیادی می‌خواهد. وقتی پای کار می‌نشینی، باید حال بدت را پشت در بگذاری و همه حواست را جمع کنی. سختی کار فقط به ضرورت تمرکز محدود نمی‌شود. چشم‌ها هم مدام در معرض فشارند. زهرای می‌گوید: چشم‌های من ضعیف نبود. اما همان سه سال اول بینایی‌ام افت کرد. نگاه مداوم به نگین‌های ریز باعث چشم‌درد و سردرد می‌شود. اول که‌های روی دست هایش را هم نشانم می‌دهد؛ «موقع پرس نگین‌ها گاهی بخار یا لبه داغ‌توبه دستم می‌خورد. درد دارد. اما عادت کرده‌ام. انگار بخشی از کار شده است.»

● اهداف بزرگ‌تر

با همه این سختی‌ها، زهره هنوز هر روز با عشق پای کارش می‌نشیند. لبخند می‌زند و می‌گوید: وقتی پای کار می‌نشینی، انگار تمام دنیا ساکت می‌شود. موقع کار بهترین و آرام‌ترین حال را دارم. برای او، نگین کاری فقط یک شغل نیست؛ پناهگاهی است که در میان فشار زندگی ساخته؛ جایی که هر نگین درخشان، تکه‌ای از امیدش را روی پارچه می‌نشانند. می‌گوید هر طرحی که تمام می‌کند، برایش مثل تولد دوباره است. از دیدن نتیجه کارش لذت می‌برد و حس می‌کند مسیرش را درست انتخاب کرده است.

هدف بزرگی در سر دارد. دوست دارد روزی برسد که خانه خودش را بخرد، جایی که دیگر نگران اجاره نباشد و کارگاهش را همان جاره ببندد. از حالا هم رویای بزرگ‌تری در دلش شکل گرفته؛ آموزش این هنر به زنان بیشتر، تاهرنی یاد بگیرد و روی پای خودش بایستد.

● دوست و همراه

الهام یعقوبیان حدود یک سال است که با زهره خانم کار می‌کند. پارچه‌ها را از او می‌گیرد و در خانه خودش طرح‌ها را اجرا می‌کند. آشنایی‌شان از دوستی ساده دو دختر کوچکشان در مدرسه شروع شد؛ دخترهایشان در یک کلاس درس می‌خواندند و همین باعث شد مادرها هم به هم نزدیک شوند.

الهام پیش از آن، در جای دیگری نگین کاری می‌کرد، اما وقتی با زهره آشنا شد، یاد گرفت چگونه با دقت و ظرافت بیشتری کار کند. می‌گوید: زهره اصول کار را با حوصله یاد می‌دهد. از او خیلی چیزها یاد گرفتم. حالا هم کارم تمیزتر شده. هم درآمد بیشتری از قبل است.

حالا آن دونه فقط همکار، که دوست و پشتیبان یکدیگرند.



● برق نگین‌ها، نوری از امید

حالا زهره مشتری‌های ثابت خودش را دارد. دوازده پارچه فروش از پاساژ فردوسی و چند نفر از خیابان آیت‌الله عبادی، همیشه سفارش‌هایشان را به او می‌سپارند. غیر از این‌ها، از دیگر نقاط هم مشتری دارد. صبح و شب پای کار است و گاهی آن قدر سرش شلوغ می‌شود که وقت برای استراحت ندارد. می‌گوید: شب‌های قبل از عید پیش می‌آید که دوسه ساعت بیشتر نخواهم. اما وقتی کارها را به موقع تحویل می‌دهم، خستگی از تنم درمی‌رود.

با افزایش سفارش‌ها، زهره دیگر تنها نیست. حدود یک سال است که سه نفر دیگر هم با او کار می‌کنند؛ زنانی از همان محله که در خانه‌های خودشان سفارش‌ها را انجام می‌دهند. زهره کار را رایگان به آن‌ها آموزش داده و از همکاری با آن‌ها راضی است؛ «یکی از هدف‌هایم این بود که برای خانم‌های اطرافم شغلی ایجاد کنم. همان‌طور که روزی دوستم به من آموزش داد، من هم دوست دارم این هنر را به بقیه یاد بدهم تا خانم‌های بیشتری به درآمد برسند.»

او حالا دو شاگرد کوچک هم دارد؛ مینای دوازده ساله و ارسلان هشت ساله. از همان کودکی جذب کار مادرشان شدند. حالا موچین مخصوص خودشان را دارند و هر وقت بیکار باشند، کنار زهره می‌نشینند و با دقت نگین‌ها را روی پارچه می‌چینند. لحظه‌هایی که برق نگین‌ها روی پارچه می‌افتد، انگار نور کوچکی از امید در خانه کوچک زهره روشن می‌شود.



● ناامید از کار خیاطی

خانه‌اش در یکی از کوچه‌های باریک محله اروند قرار دارد؛ طبقه سوم یک آپارتمان قدیمی و اجاره‌ای. اتاقی که هم محل زندگی است و هم کارگاه کوچک او. گوشه اتاق، یک میز بزرگ، بخش زیادی از فضا را گرفته است. روی میز پارچه مشکی ساده‌ای پهن است که نگین‌های ریز روی آن برق می‌زنند. چند جعبه و قوطی کوچک پر از وسایل کار هم کنار میز چیده شده است.

زهره سلیمی متولد سال ۱۳۷۱ است. هفت سال پیش، درست زمانی که بعد از سال‌ها از کار خیاطی خسته و ناامید شده بود، با این هنر آشنا شد. می‌گوید: از سیزده سالگی خیاطی را یاد گرفته بودم. آن موقع می‌رفتم آموزشگاه خیاطی در شهرستان خودمان، سرخس. بعد که خانوادگی به مشهد مهاجرت کردیم، در کارگاه‌ها شروع به کار کردم. ولی شرایط سخت بود و دو دستمزد هاندک و کار هم سنگین.

● اعتماد مشتری‌ها

زهره مسیر دیگری را در پیش گرفت. یکی از دوستان هم محله‌ای‌اش او را با دنیای نگین‌کاری آشنا کرد؛ هنری که از همان ابتدای کارش را بر دوش و روحش را قلقلک داد. مدتی کنار همان دوست آموزش دید و با اشتیاق تمرین کرد. در روزهای اول، سفارش‌ها را با ابزار کارگاه او انجام می‌داد، اما بعد از اتفاقی‌های تلخی که در زندگی‌اش افتاد و مجبور شد به تنهایی مسئولیت دوفروزندش را به عهده بگیرد، تصمیم گرفت مستقل کار کند.

سه سال پیش، با گرفتن یک وام خانگی، توانست یک اتوی بخار و میز بزرگ بخرد. تنها اتاق خانه‌اش را تبدیل به کارگاه و کار از نو شروع کرد؛ اوایل کار خیلی سخت بود. کسی من رانمی‌شناخت. هر روز به مغازه‌های پارچه‌فروشی شهر سر می‌زد. کارم‌رانشان می‌داد و کمترین قیمت را پیشنهاد می‌کرد. کم‌کم فروشنده‌های پاساژ فردوسی، عبادی و کاشانی من را شناختند. بعد از مدتی، سفارش‌ها زیاد شد و اسمم دهان به دهان چرخید.

بالبختی آرام‌آرام ادامه می‌دهد؛ هر بار که سفارش می‌گیرم، احساس می‌کنم دارم یک قدم به ثبات نزدیک‌تری می‌شوم. انگار کار آرام‌آرام از دست رفته‌ام را به من برمی‌گرداند.